

فردریک یا تئاتر بولوار

اریک امانوئل اشمیت

مترجم

شہلا حائری

پرده‌ی اول

صحنه‌ی تئاتر فولی - دراماتیک

یک زن و فرزندش از صحنه عبور می‌کنند.
تقریباً با احتیاط و آرام در تاریکی پیش می‌روند.
نوری که آن‌ها را در برمی‌گیرد کمی غیرواقعی
است، مانند نور رؤیا یا خاطره.
مادر فردریک، زن زیبای عامی، سبدی در دست
دارد که در آن لباس‌های اتوشده قرار دارد. فردریک
بچه، با چشمان شگفت‌زده‌ی یک پسر بچه‌ی ده
ساله برای اولین بار تئاتر را کشف می‌کند.

وای مامان، چقدر قشنگه!
چی می‌گی؟ اینجا که از سوراخ موش هم
تاریک‌تره.

(به همه جای تئاتر نگاه می‌کند.) چرا. می‌شه حدس زد...
بس کن، وقت ندارم. باید لباس‌ها رو تحویل بدم.
بیا بریم.

فردریک بچه
مادر

فردریک بچه
مادر

و از صحنه محو می‌شوند.

نور صحنه را در برمی‌گیرد. صحنه، زندگی عادی تئاتری را نشان می‌دهد. تکنیسین‌ها دکور را نصب می‌کنند، رژی‌سور جای وسایل را تعیین می‌کند، مسئول برق در چراغ‌های نرده‌ها روغن می‌ریزد، پیانیست پیانورا کوک می‌کند.

در ماه ژانویه سال ۱۸۳۲ روی صحنه‌ی تئاتر فولی - دراماتیک هستیم، یکی از تئاترهای بولوار دو کریم.

مدیر تئاتر هارل در حال صحبت با کوسنه است که می‌خواهد نمایشنامه‌نویس شود. در اینجا فیومن بازیگر نقش دوم که چهره‌ای کشیده و ظریف دارد وارد می‌شود. فیومن به هارل نزدیک می‌شود.

می‌گه که نمی‌خواد از صحنه‌ی اول وارد بشه. چی؟

می‌گه که تماشاچی‌ها برای دیدن اون میان و اون‌ها رو هم مثل زن‌ها باید همیشه در انتظار نگه داشت. خیلی خب، به آقای فردریک لومتر بگین که در پرده‌ی دوم وارد می‌شه.

فیومن بیرون می‌رود.

هارل با نمایشنامه‌نویس باقی می‌ماند.

چی می‌گفتیم آقای عزیز... اسم شریفتون چی بود؟ (نگاهی به کتابچه می‌اندازد.) بارنابه - گی -

فیومن

هارل

فیومن

هارل

هارل

اکتاو دو فلوری ممبرز دو پانتیل دو سنت آمان... (از نفس می‌افتد.) بگین ببینم، پدر و مادرتون عجب حافظه‌ای داشتن!

راستش رو بخواین بارنابه - گی - اکتاو دو فلوری ممبرز دو پانتیل دو سنت آمان اسم مستعارمه.

(با تمسخر) نه بابا؟

اصلاً معلوم نیست، مگه نه؟
ابداً

اسم واقعیم... کوسنه است.

(با دلسوزی) زندگی بی‌رحمه. (مکث) گوش کنید بارنابه - گی - اکتاو دو فلوری ممبرز دو پانتیل دو سنت آمان عزیز، نمی‌خوام وقتتون رو تلف کنم. چه استعدادی، نه واقعاً، عجب استعدادی! چه طوری این‌ها رو نوشتین! چه کلماتی! چه داستانی! چه حقیقتی!

خب خیلی کار می‌کنم. البته ناگفته نماند چون کارمند اداره‌ی پست و تلگرافم وقت آزاد برای نوشتن زیاد دارم.

شکسته‌نفسی می‌کنید! کار که کافی نیست، شما قریحه‌ی نویسندگی دارین. حتا بهتره بگم که شما تنها کسی هستین که این نبوغ رو دارین، چیزی که ما مدیرهای بیچاره‌ی تئاتر بیهوده در کتابچه‌هایی که هر روز به دستمون می‌رسه جستجو می‌کنیم: شما نمایشنامه‌ای رو نوشتین که قراره رو صحنه بره!

کوسنه

هارل

کوسنه

هارل

کوسنه

هارل

کوسنه

هارل